

که ترا بکشند و از یارانت جدا کنند همدگفت حاکم است پس گفت
استثنای کرد یا نه گفتند کرد پس پیامد و در برابر سلیمان علیه السلام
بایستاد سوال کرد که گویا بودی گفت جایی رفتم بودم که ایجا
از آن توبیت و چیزی ندیده ام که تو هرگز ندیده پس سلیمان علیه السلام
از خشم جواب میداد و نیز از این سخنها خشمناکتر میشد از گفتار
دهد پس نگاه گفت وَجَسَّكَ بِسَيِّئِ رَبِّیَ یَئِیْسَ گفت
من از شهر سیبامی آمم و خبری راست دارم گفت چیست گفت
در آن شهر زنی پادشاهست و هیچکس را از یاد نامی خبر ندارد
و خبری که از آن خوبتر نیست الله تعالی ایشان را داده است
وَلَهَا عِوَشٌ عَظِیْمٌ و نیز تختی عظیم بلیند دارد وَجَلَّتْهَا
وَقَوْمَهَا یَسْجُدُونَ لِلْمَلِكِ مِنْ دُونِ اللَّهِ پس جهت ^{سلیمان} _{عزیز}
این سخن شنید از جای برخواست گفت خدای تعالی را سجده
گفت نه گفت أَلَا یَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِیْ خَرَجَ الْجِبَارَ
پس نگاه سلیمان فرمود محبتی آورده تا بگویم که راست میگوی
یا دروغ قَالَ سَنَنْظُرُ اصلقت ام گفت الْحَاقِبِیْنَ

انگاه سلیمان گفت آصف را بخوانید چون پیامد گفت همدگفت
و این حکوت است که خدای تعالی ملکت دنیا هم مراد داده است این
زمان دیکری راست پس آصف گفت ای سلیمان خدای تعالی هر چه خود
خواهد کند و هر که را خواهد دهد اکنون اگر خواهی که ترا معلوم
هم بدست دهد نامه بفرست تا ایشان را دعوی کند اگر سلیمان
شوند و ترا مطیع شوند خوب و الا نه لشکری فرستم تا ایشان
بیازند و همه بکشند پس سلیمان علیه السلام با آصف گفت بنویس نامه
با صیفت چنین که همدگویی پس نگاه آصف گفت سه نام بزرگ
خدای تعالی الله تودیه هست اگر خواهی همان نام را جمع کنم
و بنویسم و بفرستم و آن نامها الْبَسْمَ اللَّهُ وَرَحْمَانُ وَرَحِیْمٌ
وَعَدْنُوهُ سَلَمٌ گوید که الله خواست بدیده بنویس إِنَّهُ مِنْ
سَلِیْمَانَ وَإِنَّهُ لِنَسِیْمِ الله الرحمان الرحیم ان لا تعولوا علی
وَأَنْتُمْ فِی صَبِیْلِیْنَ معنی است که این نام سلیمانست بنوی
د دعوی تو میکند باسلام یا خدای تعالی که رحمت و رحیم است
که کردن کنش کند و همه مسلمان گوید پس نگاه نامه به او داد

انگاه